

## ساسان که بود؟

تاریخ گزارش و تحلیل رویدادها و هرآن چیزی است که مهر و نشانی از آدمی دارد. بنابراین اساطیر و افسانه‌ها نیز جزئی از تاریخ است، اما تاریخ، افسانه نیست. در هرگونه پژوهش تاریخی، اصل مسلم تکیه بر مدارک و منابع موثق است و استناد به هرچه رنگی از خیالپردازی دارد بیگمان راهی است به بیراهه تاریخ.

اصل و نسب اردشیر بابکان از آن موضوعاتی است که بعلمت اختلاف مدارک در حاله‌ای از شبّهات و احتمالات باقی مانده است. در این باره چنان که می‌دانیم دو نوع خبر به دست ما رسیده است یکی تاریخی و دیگری داستانی. اشکال در این است که برخی از دانشمندان برای آنچه دیگران افسانه می‌دانند سندیت قائل شده‌اند و با آمیختن منابع و اخبار تاریخی و داستانی نظرات و فرضیاتی عرضه کرده‌اند که موضوع بحث ما در این مقاله است. ایران‌شناسانی مانند نولدکه،<sup>۱</sup> اخبار «کارنامه اردشیر بابکان» را افسانه خوانده‌اند و سامان را یا یکی از اجداد دوردست یا پدر ساسان پنداشته‌اند و کسانی مانند کریستن سن<sup>۲</sup> با وجود آن که روایت تاریخی طبری را در نسب اردشیر پذیرفته‌اند، بطور ضمنی از «کارنامه» هم بعنوان «سندی» یاد می‌کنند که با اخبار تاریخی اختلاف دارد. در قطب دیگر آقای فرای از میان مورّخین صاحب‌نظر نه تنها سندیتی برای «کارنامه» قائلند، بلکه در مواردی چند با تلفیق و التقاط اخبار تاریخی و داستانی تفاسیر و تعبیری

در باره نسب اردشیر پیش کشیده‌اند. برای داوری در این اختلافات مقدمه داستانهای افسانه آمیز را بازگو می‌کنیم و سندیت آنها را با محک واقعیات تاریخی و مناسبات حقوقی می‌سنجیم.

قدیمترین این افسانه‌ها را که به دوره شاپور دوم، قرن چهارم میلادی، تعلق دارد موسی خورنی<sup>۳</sup> در تاریخ خود آورده است که با حذف حشو و زوائد نقل می‌کنیم: خوره بوت (xorohbut معادل پهلوی xwarrh-būd) (ارمنی زرتشتی) منشی شاپور (دوم) ... به مسیحیت گروید و اله زار (Eleazar) نامیده شد... وی بزمنهای کتابی که ایرانیان راست سخن (به ارمنی Rast-sohun معادل پهلوی rāst-saxwan) می‌نامند و برسومنه (Barcumay) نامی تدوین کرده بود، کارهای پیشینیان را نوشت... و ادامه می‌دهد: «ما از این کتاب مطالبی رونویس می‌کنیم، اما از افسانه‌های پوچ آن می‌گذریم، زیرا بیجاست که داستان خواب بابک در باره شعله آتش که از ساسان بر می‌خاست و پنهان شدن او در میان گلّه را تکرار نماییم و یا از ماه و تعبیر منجمین کلدانی صحبت کنیم. ما از نقشه اردشیر و خواب شهوت آلود او که در پی آن قتل است و از شرح داستان مسخره دختر مجوس و بز و غیره و این که چگونه بز کودک را تحت توجه عقاب پرورد و چگونگی پیش بینی کلاغ و افسانه دفاع شیر به یاری ماده گرگ و قصه فضیلت نبرد تن به تن و هر آنچه افسانه آمیز است... می‌گذریم و فقط در باره آنچه تاریخی و معتبر و پذیرفتنی است صحبت خواهیم کرد». قابل ذکر است که این داستانی که موسی خورنی پوچ و واهی دانسته و از آن جسته گریخته یاد کرده است تنها حدود یک قرن بعد از اردشیر ساخته و پرداخته شده است. لذا معلوم می‌شود که از همان اوان سلطنت ساسانیان تجلیل اغراق آمیز از دلاوریها و قهرمانیهای اردشیر و خواب بابک در باره ساسان شیان و نسب سازی برای ساسانیان پا گرفته بوده است. باری، مهمترین روایت افسانه آمیز در باره شجره اردشیر در داستان حماسی بسیار مشهور «کارنامه اردشیر بابکان» آمده است که موجب تفاسیر ضد و نقیض گشته است. رخدادهای این داستان و سیاق عبارات آن اختصاص به اسلوب و سبک قصه پردازی تفریحی دارد نه به متون واقع گرایانه تاریخی. در آنجا اردوان سالاری است که بر اصفهان و پارس و نواحی آن حکومت می‌کند، نه بر امپراطوری وسیع اشکانی. بابک، شاه سرکش پارس، گمارده اوست و ساسان، از اشراف بلند پایه و متولی آتشکده بزرگ آذراناheid (Ādur-Anāhid) شبانی است از تخمه دارای دارایان که پس از پنج قرن در میان چادر نشینان از اصل و نسب همایونی خود آگاه است و بابک سه شب متوالی خوابنا می‌شود (اولین آنها انعکاسی است از داستان

برسومه) و بدین وسیله از نسب شریف ساسان و پادشاهی فرزند او با خبر می‌شود. از آن‌جا که بابک را فرزند نام‌آوری نبود، دختر خود را به زنی به ساسان می‌دهد و از این زواج اردشیر بدینا می‌آید و بابک او را به فرزند می‌پذیرد. بدین ترتیب برای ساسانیان نسبنامه‌ای ساخته می‌شود که پیوند آنان را به دارای دارایان می‌رساند.<sup>۴</sup> بدین نحو فرمانفرمایی ساسانیان مشروعیت پیدا می‌کند و فرایزدی و شاهنشاهی بر خاندان آنها بال می‌کشد.

در این داستان والی کرمان تبدیل به کرمی (Kirm در پهلوی بمعنی ازدها) می‌شود که با اردشیر به نبرد بر می‌خیزد، ولی در پایان، اردشیر یکتنه با لطائف الحیل به او نزدیک می‌شود و با ریختن روی گداخته در کام کرم یا ازدها او را از میان بر می‌دارد و الخ. بدیهی است که چنین نقل و نقالی خود گواه روشنی بر فقدان سندیت تاریخی آن است. به هر صورت آنچه از این داستان برای بحث ما اهمیت دارد موضوع نسب سر سلسله ساسانیان، اردشیر و ساسان است. دلایل فراوانی بطلان این نسب‌سازی را اثبات می‌کند. از لحاظ تاریخی برحسب کتیبه شاپور در کعبه زرتشت (ŠKZ)<sup>۵</sup> بابک خود دو فرزند نامبردار داشت، شاپور (شاه) و اردشیر (شاه و سپس شاهنشاه) که هر دو قبل از احراز قدرت و فرمانفرمایی در پارس (۲۰۵-۲۰۶ میلادی) در قید حیات بودند و نیازی به فرزندپذیری (adoption) او نبود. دیگر این که ساسان حاکم یا والی (xwadāy) از اشراف منتفذ بود و از خاندان شاهی نبود و بابک دختری هم داشت بنام دینک (Dēnak) که در دوران سلطنت اردشیر شهبانوی شهبانوان (bānbišn bānbišnān) بود، لذا ملکه بزرگ و زن برادر خود اردشیر بود.<sup>۶</sup> گذشته از اینها، از نظر حقوق مدنی ساسانی حکمی تجویز نکرده است که مردی نوه دختری خود را به پسری بپذیرد. بر فرض آن که بابک اردشیر را به پسری پذیرفته باشد، در این صورت اردشیر نسب از پدر خوانده خود بابک و خاندان او برده نه از طرف ساسان پدرتنی اش. مجمع القوانين ساسانی<sup>۷</sup> (MHD) در این باره تصریح دارد بر این که:

pus ī padīrifdag ā frazand ē bawed.

«پسر خوانده پیوند (خویش‌نسبی) می‌گردد.»

و اگر فرضاً قبول کنیم که بابک بلاعقب بوده و اردشیر نوه دختری او بوده باشد، در این صورت بر اردشیر فرض بوده است که پس از مرگ بابک با عقد ازدواج نیایی (stūrīh) بعنوان «بدل» (guharīg) بابک فرزند نرینه‌ای بنام او و بمنظور تداوم نسب و حفظ مقام و خواسته و نام او تولید کند، موضوعی که در کارنامه بدان توجه نشده است.

لذا پیداست که تدوین‌کنندگان کارنامه از شایعات عامیانه پیروی کرده‌اند که نه با حقایق تاریخی تطبیق می‌کند و نه با قوانین مدنی لازم‌الاجرای ساسانی. بیگمان کارنامه از ناحیه خیرخواهان و هواداران دولت ساسانی فراهم شده، کسانی که در ادب پهلوی خبیر بوده‌اند. علت شهرت و محبوبیت آن، نثر روان و شیوای آن است. و با آن که در دوره اسلامی تحت تأثیر فارسی دری دستخوش تغییراتی گشته، باز مشحون از اصطلاحات و عبارات و کلمات جالب و در مواردی منحصر بفرد و یا کمیاب پهلوی است. بدین جهات کارنامه جاذبیت خاص یافته و رخدادهای اساطیری یا شبه تاریخی آن بعلت کمبود یا در دسترس نبودن مدارک تاریخی بمنزله سندی مقبول واقع شده که متأسفانه تا کنون ادامه یافته است.

در باره شجره اردشیر، داستان بیهوده و مبتذل دیگری این بار از ناحیه مغرضین و بدخواهان ساسانیان از آگاتیاس<sup>۸</sup> به دستیاری سرگیوس (Sergius) نامی، مترجم سوریانی در بار انوشیروان گزارش شده است که گویا از اسناد سالنامه‌های دربار محفوظ در گنج شایگان بوده است! بر طبق این روایت بابک کفشدوزی بوده که در استخراج احکام نجوم هم دست داشته است. روزی در زیج می‌نگرد و رصد می‌بندد و در می‌یابد که فرزند سربازی ساسان نام که مهمان وی بوده است مردی نام‌آور خواهد شد. لذا زنش را به او نزدیک می‌کند. از این مباشرت اردشیر نتیجه می‌شود و بابک او را مانند فرزندش می‌پرورد و چون اردشیر به قدرت می‌رسد، در انتساب او بین ساسان و بابک اختلاف می‌افتد و سپس به سازش می‌رسند که اردشیر فرزند بابک ولی از دوده ساسان باشد. روشن است که این اراجیفی را که سرگیوس مسیحی ریاکارانه به آگاتیاس القاء کرده است، گو این که از نسنامه اردشیر در کارنامه گرده برداشته است، از برساخته‌های کسانی است که از حکومت جابرانه و سختگیر ساسانیان دل خوشی نداشته‌اند، مانند مسیحیون و فرق‌الحادی و دهریون و غیره. اینان نیز چنان که پیداست از قوانین جاری در مناسبات زناشویی آگاهی نداشته‌اند، زیرا بر حسب آن اگر شوی زن عقدی (zan ī pādixšāyīhā) خود را به نحوی طلاق بدهد که زن را سرپرست (sālār) خود گرداند و بر اعمال خویشان مختار سازد و زن در حیات مرد به دیگری شوهر کند و از آن زواج فرزندان آورد، اولاد آن زن تعلق به مردی دارد که او را بدان گونه طلاق داده است، یعنی شوی اول:

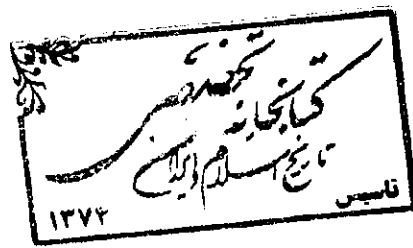
ka mard zan az zanīh hilēd bē čēōn ān zan pad xwēš tan sālār ud pādixšāy kunēd ēnyā-š pad sālārīh ō kas nē dahēd ud ān zan pas az ān

ziwandagān ān mard šōy kunēd ud frazand zāyēd frazand (ī) ān zan ōy  
xwēš kē ān zan pad ān ēwēnag az zanīh hišt.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب گوا این که بابک کفشدوز بعنوان شوهر قانوناً مجاز بود که زنش را بدان نحو که بیان شد طلاق بدهد تا او به ساسان سرباز شوهر کند، ولی فرزندان که از آن زن زاییده می شدند همگی تعلق به مرد اول داشتند و در این باب نمی توانست مناقشه ای بین آن دو بروز کند، زیرا اردشیر باز فرزند و از نسب بابک بشمار می آمد، نه از خاندان یا دودمان ساسان.

اینک نظرات آقای فرای را که از تلیق روایات داستانی و مدارک تاریخی فرضیاتی مطرح کرده اند واری می کنیم. ایشان کتیبه شاپور را در کعبه زرتشت (ŠKZ) شاهد می آورند که: «ساسان فرماندار یا والی (xwadāy) بود و بانی سلسله بشمار می رفت و از او در زمره افراد خاندان سلطنتی نام برده شده است... بدین ترتیب اگر ساسان حتی پدر بابک هم نبوده باشد دست کم احترامات شاهانه نسبت به او منظور گشته، شاید ساسان بابک را به فرزندی پذیرفته باشد، اما این فقط حدس است... و چیزی از نسبت بابک با ساسان ارائه نمی دهد.»<sup>۱۰</sup> تصور می کنم کلمه «بانی» در این جا باید سهواً قلمی باشد، زیرا بانی و سرسلسله ساسانیان اردشیر است و ساسان امیری (xwadāy) بود در قلمرو سلطنت محلی گوچهر (Gōčihrl یا Gōzihr) بازرنگی. دیگر این که برای فرضیه احتمالی پسر خواندگی بابک توسط ساسان داعیه ای وجود ندارد. بابک چه پسر ساسان بوده باشد چه پسر خوانده اش نسب از ساسانیان می برده؛ همان طور که خود نویسنده گفته اند. این امر مسأله هویت ساسان را که در پی آن هستیم حل نمی کند.

در جای دیگری<sup>۱۱</sup> آقای فرای مطالب نوینی پیش می کشند و می نویسند: «روایتی که توسط طبری و سایر مؤلفین اسلامی اظهار شده سلسله النسبی طبیعی بدست می دهد که در آن ساسان پدر بزرگ و بابک پدر و اردشیر نوه معرفی شده اند، موضوعی که بر هر نویسنده با تمیز اسلامی مفروض بوده است. پس چرا روایت دیگری در کارنامه پهلوی و در اثر فردوسی و آگاتياس و دیگران آورده شده است؟» و بعد از نقل روایت کارنامه می نویسند: «و در بندهشن (Bundahišn) آمده است که مادر اردشیر دختر ساسان بود، لذا (بندهشن)، ساسان را پدر زن بابک می داند، امری که بیشتر محتمل است تا پدر او بوده باشد.» و سپس علت آشفتگی اخبار و پراکنده گوییها را سنت دیرین فرزند پذیری (adoption) رایج در دین زرتشتی بشمار آورده اند... و ادامه می دهند: «اگرما رسوم فرزند پذیری را در دین زرتشتی در نظر بگیریم توجیهی برای آن روایت که ساسان را پدر اردشیر



و بابک را نیای مادری او می‌داند می‌توان بدست آورد. برحسب رسم و آیین زرتشتی برای این که فروشی (frawaši) انسان از آداب و مراسم مذهبی کاملاً برخوردار گردد باید مرد دارای عقب باشد. اگر مرد دارای دختری باشد و پسر نداشته باشد، آن کس دختر خود را به عقد مرد دیگری در می‌آورد مشروط بر آن که اولین فرزند نرینه از این زواج فرزند او و نه نوه وی محسوب شود. چنین دختری اسمی خاص داشت. ایوک زن. که او را زوجه پدرش بشمار نمی‌آوردند». و سپس مصداق این آیین را در ازدواج مفروض ساسان با دختر بابک و فرزندشان اردشیر، چنان که در کارنامه آمده است، می‌پندارند و رفع این اشکال را که بابک خود دارای فرزندی بنام شاپور بوده است که بعد از پدرش و قبل از اردشیر به تخت سلطنت جلوس کرده است در این می‌دانند که شاید شاپور بعد از اردشیر متولد شده و فرزند تنی بابک بوده باشد. بدین جهت در وراثت تاج و تخت بر اردشیر حق تقدم داشته است و اردشیر سلطنت او را برسمیت نشناخته و قصد بر انداختن او را کرده، ولی قبل از آن که نبردی درگیرد شاپور به دارفانی پیوسته... به هر صورت حقیقت امر هرچه باشد باید فرضیه نسبت مستقیم ساسان بمثابه پدر بزرگ و بابک پدر اردشیر پسر را مشکوک تلقی کرد. « این حدسیات دور و دراز، آن هم بر مبنای روایت مجعول کارنامه، نه موجه است و نه محتمل.

در این بحث آقای فرای نه فقط مقولات تاریخی و افسانه‌ای را التقاط کرده‌اند، بلکه به تبعیت از نظر مهجور وست<sup>۱۲</sup> (West) ازدواج نیایی (stūrīh) را فرزندپذیری دانسته‌اند و این دو آیین را با هم در آمیخته‌اند. البته تعارض اخبار تاریخی طبری و سایر مورخین معتبر اسلامی با خیالپردازیهای کارنامه تعجب ندارد. ما پیش از این درباره مجعول بودن داستانهای ساختگی بحث کرده‌ایم. ایشان در این میان روایت دیگری این بار از بندهشن نقل می‌کنند که با سایر روایات اختلاف دارد. ما اول به بررسی مطالب بندهشن<sup>۱۳</sup> می‌پردازیم. در آن جا چنین گفته شده است:

Ardašīr ī Pābagān kē-š mād duxt ī Sāsān ī Weh-Āfrīd ī Zarēr ī Sāsān ī  
Ardašīr kē Wahman ī Spand-dādān guft.

«اردشیر بابکان که مادرش دخت ساسان پسر وه آفرید (= به آفرید) پسر زیر پسر اردشیر که بهمن پسر اسفندیار(ش) گفته‌اند (می‌باشد).»

در این جا به اقتباس از کارنامه، اما واژگونه، ساسان دختر خود را به زنی به بابک داده است، در حالی که در کارنامه بابک به ساسان. لذا در این جا ساسان پدر اردشیر نیست بلکه پدر بزرگ مادری اوست. از این قرار اردشیر نسب نه از ساسان، بلکه از

بابک می برده است. پس چرا اردشیر ساسانی است؟ از طرف دیگر نسبنامه ساسان با پس و پیش کردن برخی از نامها و در نظر گرفتن تلخیص و تزئید معمول در این قبیل کتب همان است که در تاریخ طبری آمده است<sup>۱۴</sup>: «وقیل فی نسبه اردشیر بن بابک بن ساسان بن بابک بن زرار (بخوانید زریر) بن بهافرید بن ساسان الاکبر بن بهمن اسفندیار بن بشتاسب.» پیداست که در روایت بندهشن اخبار داستانی و تاریخی با هم مخلوط شده و سپس به دست نتاخ بدین صورت تحریف شده است. بدیهی است که به چنین خبری نمی شود استناد کرد. اگر آقای فرای این خبر بندهشن را چنین تفسیر می کردند که بابک پسر ساسان خواهر خود دختر ساسان را بزنی گرفته است، ازدواجی که هم در نظر آنان که خود را در کتیبه ها مزدپرست (mazdēsn) می نامیده اند و بر حفظ شعائر دین اهتمام می ورزیده اند، از حسنات پراجر بوده است و هم بخصوص در میان اشراف بسیار رایج، البته در این صورت هیچ ایراد شرعی و عرفی بر این تفسیر وارد نبود و تنها می توانستیم بگوییم که اگر از یک گل بهار می شد، از این تنها خبر هم امری مسلم نتیجه می گشت. در این جا تذکراتی در باره حدسیات پیشین آقای فرای لازم بنظر می رسد.

چنان که قبلاً متذکر شدیم مرد بلا عقب یا باید در حیات خود پسری را به فرزندی پذیرد و یا پس از مرگش نزدیکان و خویشانش برای او فرزندی از طریق ازدواج نیابی یا توکیلی (stūrih) تولید کنند.<sup>۱۵</sup> کسانی از خویشان و منسوبان مرد متوفی که چنین ازدواجی بر آنها فرض و قهری بود آنان را با صفت ayōkēn متمایز می کردند؛ در این میان یگانه دختر بازمانده او یکی از اینان بود.<sup>۱۶</sup> در این جا نظر آقای فرای این است که برای توجیه روایت کارنامه باید فرض کنیم که بابک در اول بلا عقب بوده و دختری داشته که با تزویج نیابی آن دختر اردشیر متولد شده و سپس خودش دارای فرزند تنی می شود بنام شاپور. باید توجه داشت که در حیات بابک دختر یگانه مفروض بابک ayōkēn نبود، یعنی بر او ازدواج نیابی بخاطر پدرش فرض نبود، زیرا پدرش می توانست در حیات خود فرزندی را به پسری پذیرد. بنابراین فرضیه این دختر بایستی دینک، شهبانوی شهبانوان، خواهر اردشیر بوده باشد که گفتیم زوجه برادرش هم بوده است، نه زن ساسان، که دیگر بر حسب کتیبه شاپور در کعبه زرتشت در دوران سلطنت بابک در قید حیات نبوده است. از اینها گذشته در هر صورت چنان که پیشتر گفته شد نسب اردشیر از طرف بابک می بود نه از طرف ساسان.

در مقاله دیگری<sup>۱۷</sup> آقای فرای بعد از شرح داستان کارنامه در نسب اردشیر

می‌نویسند: «سپس ساسان از صحنه خارج می‌شود و بابک پدر او (اردشیر) محسوب می‌گردد. این داستان مطابق است با نصّ کتیبه (مقصود کتیبه شاپور در کعبه زرتشت است) و سایر منابع عربی و فارسی. مسأله در این است که ساسان که بود؟» و یادآوری می‌نمایند که «کتیبه شاپور جوابی به ما نمی‌دهد. و بعلت فقدان راه دیگری یا باید روایت حماسی کارنامه را و یا مطالب طبری را که ساسان را پدر بابک می‌داند پذیرفت. احتمال زیاد می‌رود که ساسان یکی از نیاکان دوردست اردشیر بوده باشد که خاندانش به نام او منسوبند... اما پذیرفتنی‌تر روایت کارنامه است که می‌تواند چنین تعبیر شود: ساسان پدرتتی اردشیر است اما کمی بعد از تولد پسرش در می‌گذرد. نتیجه بر طبق رسم جاری زرتشتی بابک اردشیر را به پسر می‌قبول می‌کند. و یا این که این فرزندپذیری ممکن است بعد از کشته شدن شاپور فرزند بابک انجام گرفته باشد.» این که ساسان بعد از ذکرش در نسب اردشیر از صحنه خارج می‌شود کاملاً طبیعی و مفهوم است. زیرا او بر حسب طبری متولی آتشکده و بر طبق کتیبه شاپور (SKZ) والی یا حاکم (xwadāy) بود و نقشی در احراز قدرت بابک و اردشیر نداشت تا در صحنه باقی بماند. از این گذشته چنان که متذکر شدیم ساسان بایستی قبل از قیام و شورش بابک و جلوس او در گذشته باشد، زیرا در میان کسانی که در دوران سلطنت بابک می‌زیسته‌اند در کتیبه فقط از ساسانی نام برده می‌شود که پسر آرنیک یا آرسک یا اورسیگ است نه ساسان با عنوان xwadāy، (SKZ, 28). اما نفس وجود خاندان ساسانی قبل از بابک و ساسان والی خود دلیل بر وجود ساسان نامی می‌گردد که سر خاندان آل و تبارش بوده باشد و این امری است بدیهی و ارتباطی با مطالب تواریخ و کارنامه ندارد. دیگر این که برخلاف نظر آقای فرای قوانین مدنی ساسانی فرزندپذیری را مشروط به حیات یا معات پدر نمی‌کند، به کلامی دیگر فوت ساسان بابک را ملزم نمی‌کند که اردشیر را به پسر می‌پذیرد.

مهمترین منابع تاریخی برای شناسایی نسب اردشیر و تعیین هویت ساسان بر حسب اعتبار کتیبه‌های شاهان ساسانی و متون تاریخی بازمانده از دوران ساسانی و گزارش مورخین اسلامی به نقل از «خدای‌نامه» پهلوی است. از آنجا که به قول حمزه اصفهانی بعضی از مورخین اخبار اصیل تاریخی خدای‌نامه را با افسانه‌ها در آمیخته‌اند، ما به روایت چند تن از نویسندگان استناد می‌کنیم که از این شائبه مصون مانده‌اند و یا منشأ خبر خود را بصراحت قید کرده‌اند.

از میان مورخین اسلامی که آثارشان را ایران‌شناسان بخوبی می‌شناسند، گذشته از طبری که قبلاً از او یاد کردیم کافی است به روایات مسعودی<sup>۱۸</sup> و مقدسی<sup>۱۹</sup> که اردشیر



را پسر بابک پسر ساسان می دانند نیز اشاره کنیم. صاحب مجمل التواریخ و القصص<sup>۲۰</sup> بصراحت بنقل از سیرالملوک (= «خدای نامه») می نویسد: «و اندر تاریخ چنان است که پاپک پسر خود ساسان بود و اردشیر از وی بزاد و نسب او در سیرالملوک چنین است: «اردشیر بن پاپک بن ساسان (...). بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار.» غیر از «خدای نامه»، گواهی «نامه تنسر»<sup>۲۱</sup> که بسیاری از آیینهای دوران ساسانی را بدرستی نقل کرده است برای ما اهمیت خاص دارد، زیرا در آن جا نیز اردشیر پسر بابک پسر ساسان شناخته شده است.

ایراد برخی از دانشمندان من جمله آقای فرای نسبت به کتیبه اردشیر در نقش رستم (ANRM-a) و شاپورا اول در کعبه زرتشت در این است که نه اردشیر و نه شاپور هویت ساسان را فاش نساخته اند، لذا انتساب اردشیر و بابک به ساسان برای ما مبهم می ماند. برای تبیین و رفع این اشکال باید اول خصوصیات کتیبه نگاری ایرانیان را که مربوط به بحث ما می گردد گوشزد کنیم. مقایسه قدیمترین سنگنوشته های هخامنشی با کتیبه های ساسانی نشان می دهد که ایرانیان در تدوین این آثار ضوابط و سنن ویژه ای داشته اند که در سراسر تاریخ قبل از اسلام با تقید و وسواس خاصی آنها را مراعات می نموده اند.<sup>۲۲</sup> یکی از این قواعد مربوط است به نحوه ارائه نسنامه ها که بسط یا اختصار آنها بستگی به طول کتیبه ها داشته است. توضیح آن که در کتیبه های بسیار کوتاه تنها نام و عنوان شخص، در کتیبه های نسبتاً کوتاه نام و نام پدر و عناوین هریک، و در کتیبه های بلند نام خود و پدر و نیای شخص و عناوین آنها ذکر می شده است. من باب مثال در کتیبه بسیار کوتاهی که بنام کوروش کنده شده (CMc) آمده است: «کوروش، شاه بزرگ، (هخامنشی)» (لازم به تذکر است که قید کردن نام خاندان در دوران ساسانیان متروک شده است)، ولی در کتیبه های نسبتاً کوتاه ارشام (AsH) و کوروش (CMb) به اظهار نام خود و نام پدر اکتفا شده است: «ارشام، شاه بزرگ... پسر آریارمه، شاه، (هخامنش)» و «کوروش، شاه بزرگ، پسر کمبوجیه، شاه، (هخامنشی) ...» و از این قیبلند کتیبه های (DPa)، (DPb) و غیره. در کتیبه های بزرگ مقدمه شاهان نام خود و پدر و نیایشان را می آورده اند، مانند سنگنوشته داریوش در بیستون (DB) که چنین شروع می شود: «من داریوش (هستم)، شاه بزرگ... پسر و یشتاسپ، نوه ارشام (هخامنشی)» و از این دست هستند کتیبه های (DSf)، (APa) و غیره.<sup>۲۳</sup> از شاهان ساسانی ترسه نیز در کتیبه بزرگ پایکولی خود را چنین معرفی می کند: «من ... ترسه، شاهنشاه... پسر شاپور... شاهنشاه... نوه... اردشیر شاهنشاه (هستم)».<sup>۲۴</sup> بنابراین اگر اردشیر در کتیبه کوتاه خود

در نقش رستم (ANRm-a) می‌نویسد: «این پیکر... اردشیر شاهنشاه... پسر... بابک شاه (است)» کاملاً بر طبق سنت و قاعده معمول عمل کرده است. و نیز بر ما روشن است چرا شاپور در سنگنوشته‌های خود در نقش رستم و کعبه زرتشت در نسب خود می‌نویسد: «(شاپور شاهنشاه... پسر... اردشیر شاهنشاه... نو... بابک شاه)».<sup>۲۵</sup> زیرا او هم مکلف نیست که نیای بزرگ خود را بشناساند. اما آن‌جا که شاپور صدقاتی برای رستگاری ارواح خود و خویشاوندانش اعم از زندگان و رفتگان مقرر می‌کند، از مردگان بترتیب قدمت تاریخی از ساسان حاکم (xwadāy) و بابک، شاه... و شاپور (پسر بابک)، شاه و اردشیر، شاهنشاه و سپس از زندگان بر حسب مقام از خسوران‌زم، شهر بانیش (šahr bānbišn) (ملکه بزرگ خود) و آذر اناهید، شهبانوی شهبانوان، (bānbišnān bānbišn) (ملکه بزرگ دیگر، دختر و زن خود) و بعد از فرزندان ذکور خود و دیگران یاد می‌کند.<sup>۲۶</sup> در این رده شخصیتها نه با انساب (مگر استثناء برای رفع ابهام)، بلکه با عناوین خود مشخص شده‌اند، زیرا چنین مفروض بوده است که این افراد صاحب مقامات عالیه نیازی به معرفی دقیقتر ندارند. لذا اگر ساسان تنها با مقام xwadāy از سایر ساسان‌های مذکور در کتیبه متمایز شده است و ذکر از نسبت او نشده است بعلمت همان ضابطه‌ای است که در مورد دیگران نیز مراعات گردیده است. آنچه در این رده مبین نسب ساسان است قرار گرفتن او در سرآغاز ردیف بابک و اردشیر و شاپور است که ناگزیر او را پدر بابک می‌نمایاند. شگفت آور بلکه غیر قابل تصور خواهد بود که شاپور برای دینک (dēnak) مادر نیای خود، بابک، که حتی عنوان بانویی (bānūg) هم ندارد صدقاتی معین کند و درباره روح نیای بزرگ خود، شوی دینک، از این امر خودداری ورزد. با این همه، اگر این ساسان پدر بابک نباشد، پس کیست؟ چنان که گفتیم بالطبع ساسان دیگری که سرخاندان این سلسله بوده، می‌بایستی وجود داشته باشد، واقعیتی که روایت طبری را درباره ساسان اصغر (پدر بابک) و ساسان اکبر (سرخاندان ساسانیان) توجیه می‌کند.

یادداشتها:

۱- Th. Nöldeke, *Geschichte der Araber und Perser*, pp. 1ff.; idem *Aufsätze zur persischen Geschichte*, 1887, p. 86.

۲- A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, p. 81 and n.5.

۳- Moses of Chorene, *Armenian History*, II, 70; For translation see O. M. Čunakova, *Kniga Dejanij Ardašira Syna Papaka*, Moskow 1987, pp. 12-3.

۴- احسان یارشاطر، «چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکر نیست»، ایران‌نامه، سال ۱۳۶۳، ص

۱۹۱-۲۱۳.

M. Back, *Die sassanidischen Staatsinschriften, Acta Iranica* 18, 1978, p. 338 - ۵ (ŠKZ 25).

۶ - با در نظر گرفتن تشریفات و رسوم درباری که در تدوین کتیبه شاپور در کعبه زرتشت منعکس است، روشن می‌شود که دینک شهبانوی شهبانوان *bānbišnān bānbišn* خواهر اردشیر و زوجه و ملکه او و خوران زم، شهبانوی کشور *šahr bānbišn* و آذرانا هید، شهبانوی شهبانوان دختر شاپور نیز یقیناً زوجه و ملکه شاپور بوده‌اند. زیرا، اولاً در دربار اردشیر و شاپور جز این زنان کسان دیگری را با چنین عناوین و مقامات شامخی نمی‌شناسیم. ثانیاً در هیچ زمانی ملکه‌ای را نمی‌شناسیم که زوجه شاهی نبوده باشد، زیرا این عناوین دقیقاً مبین مقام درباری و نه صرفاً تشریفاتی بوده است، چنان که A. Maricq (*Res Gestae Divi Saporis, Syria*, 35, 1935, pp. 215-359) و H. Harmatta (*Sino-Iranica, Acta antiqua, Acad. Scien. Hung.* 19, 1971, pp. 127-31). پنداشته‌اند، ثالثاً در کتیبه در جایی که شاپور درباره برپا کردن آتشکده برای رستگاری ارواح خاندان و نزدیکانش از آنان بترتیب مقام اسم می‌برد اول از خودش و بلافاصله از دخترش آذرانا هید و بعد از او از پسرانش هرمزد اردشیر و شاپور و نرسه یاد می‌کند. و باز در جایی که صدقاتی برای ارواح خاندانش معین می‌کند اول از خودش بعد از ساسان و بابک و شاپور (پسر بابک) و اردشیر و بلافاصله قبل از فرزندان ذکورش از خوران زم و آذرانا هید، دخترش، با ذکر عناوین آنها نام می‌برد. آوردن نام زن و دختر قبل از اولاد ذکور خود گویای ارجحی است که بعد از خود برای آنها قائل است. چون اسم خوران زم فقط در بخش صدقات آمده است (مانند در گذشتگان: ساسان و بابک و اردشیر) معلوم می‌شود که او ملکه بزرگ اول شاپور بوده است که در این هنگام فوت کرده است.

*Mādayān ī Hazār Dādestān*, J.J. Modi, facs. ed., Part 1, p. 70, l. 14. - ۷

Agathias, *History*, 2. 27. - ۸

*MHD*, Pt.1, 3.15-4.1. - ۹

R. N. Frye, "The Rise of the Sasanians and the Uppsala School," *Monumentum* - ۱۰

H.S. Nyberg, *Acta Iranica* 4, p. 240.

Idem. "Historical Problems in Middle Iranian Sources," *Middle Iranian Studies*, - ۱۱  
Leuven 1984, p. 240.

E. West, *SBE*, XVIII, p. 183. - ۱۲

*GBd*, TDI, fol. 99 v. - ۱۳

۱۴ - رک. تاریخ بلعمی، بتصحیح محمد تقی بهار، ملک الشعراء، تهران ۱۳۴۱ شمسی، ص ۸۷۴، زیرنویس

۳.

M. Shaki, "The Sasanian Matrimonial Relations," *ArOr* 39, 1971, p. 325 f.; - ۱۵

A. Perikhanian. "On Some Pahlavi Legal Terms," *Henning Memorial Volume*, (eds.) M. Boyce, and I. Gershevitch, pp. 353 f.

M. Shaki, *op.cit.* pp. 332-3; idem, *The Concept of Obligated Successorship in the Mādayān ī Hazār Dādestān*, *Acta Iranica* 5, 1975, pp. 227-242; idem, *Encyclopaedia Iranica*, Vol. III, ed. E. Yarshater p. 149. - ۱۶

R.N. Frye, "The Political History of Iran under the Sasanians," *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3 I ed. E. Yarshater, , p. 117. - ۱۷

۱۸ - مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۰.

۱۹ - مقدسی، کتاب البدء والتاریخ، جزء ۳، ص ۱۵۵.

۲۰ - مجمل التواریخ و القصاص، بتصحیح ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۱۸ شمسی، ص ۳۳.

*The Letter of Tansar*, tr. by M. Boyce, Rome, 1968, p. 29. - ۲۱

P.O. Skjaervo, "Thematic and Linguistic Parallels in the Achaemenian and Sasanian. ۲۲  
Inscriptions," *Papers in Honour of Professor Mary Boyce*. Acta Iranica 25, 1985, pp.  
593-603.

R. G. Kent, *Old Persian*, pp. 116 ff. ۲۳

Helmut Humbach and Prods O. Skjaervø, *The Sassanian Inscription of ۲۴  
Paikuli*, Part 3.1, tr. by P.O. Skjaervo, 1983, p. 27.

M. Back, *op.cit.* pp. 282-85 (ŠKZ 1-2), (ŠNRm-b 1-4). ۲۵

*Ibid.*, pp. 337-9, (ŠKZ 25-26). ۲۶



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی